

- شمع بزم جان من از نور رویت روشن است
 باد روشن دائماً چشم و چراغ جان من
 در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام
 ای دل و دلدار من ای جان و ای جانان من
- ۵ مجلس عشق است و من میگویمت از جان دعا
 گوش کن تا بشنوی ای میر سرمستان من
 مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است
 حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من
 بی رضای من نبودی یک زمان در هیچ حال
- ۱۰ یک سخن هرگز نفرمودی تو بی فرمان من
 یادگار نعمت الله قره العین رسول
 نور طه آل یس سایه سلطان من
 و در کوبنان بسی درویشان از اطراف بلاد ایران بقصد ملازمت آن
 هادی اوج ملکوت آمده دست مریدی در دامن متابعتش زده حلقه فرمانبرداری
 در گوش جان کشیدند. از آن جمله مولانا سعدالدین علی وسید نظام الدین احمد
 ۱۵ که مدرس و فقیه شیراز بودند [۲۲ب] از شیراز بخدمت آن حضرت آمده التماس
 بیعت و تلقین ذکر نمودند. آن حضرت آیه بیعت بر ایشان خواند و تلقین ذکر
 باین کیفیت فرمود که باید ذا کران بهر دوزانو متوجه قبله نشینند و کف دست
 [راست] بر روی ران راست و زانوی چپ نهاده باشند و بکف دست چپ ساق
 دست راست گرفته ذکر گویند و حرکت از جانب قلب - که طرف چپ است -
 ۲۰ بجانب راست کنند. همایل «لا» گفته شود و از جانب راست رجوع کنند. «اله»
 گفته شود و هم از جانب راست رجوع کنند و سر بالا آرند. «الا» گفته شود و سر
 زیر آرند میل بجانب راست تا بمحاذی^۱ قلب رسد. «الله» گفته شود و در نفس هر
 چند توانند مکث^۲ نمایند. **قطعه:**

چون همه اوست غیر او کس نیست گفته ام لا اله الا الله
 لاجرم سید وجود خودم نعمت اللهم و ز خود آگاه
 و آن حضرت امیرزین الدین علی را گفتند که جای شما هند خواهد بود و محل
 سکنای امیر نظام الدین احمد شیراز . و مال هر دو همان شد . شهر:

ای درك تو دریافته نیات ضمائر یکسر بتو آن خفیه باطن شده ظاهر

و چون مدت مجاورت [۲۳ الف] آن حضرت در کوبنان بهفت سال رسید آنگاه
 متوجه دارالعباده یزد شده سادات و قضات و اکابر و اهالی لوازم استقبال بجای
 آورده طریقه اخلاص و مریدی مرعی داشتند ، و پس از گذشتن چند روز آن
 حضرت بموضع تفت - که نشانی از جنت است - تشریف داده طرح خانقاه مبارک که
 انداخته و معماران و بنایان را بکار بازداشته سایه وصول بفرق اهالی ابرقوه
 انداختند ، و در منزل بابا حاجی شیرازی نزول اجلال فرمودند .

در آن وقت موسم بهار بود ، و درخت سیبی در آن باغچه بود که بهار
 و شکوفه نکرده بود . آن حضرت فرمود که عجب است که این درخت شکوفه
 نکرده ! حاضران گفتند روزی این درخت به بابا حاجی گفت بواسطه سیب بسیار
 که هر سال میدهم هر که بسایه [من] می آید آسیبی بمن میرساند . بابا حاجی باو
 گفت که دیگر سیب میاور و آسیب مکش . شهر:

بید باری فارغ است از سنگ هر تردامنی

سنگ نا اهلان خورد شاخی که دارد میوه ای

آن حضرت چون این سخنان شنید آن درخت را گفت که ای درخت سیب ،
 شهر :

[۲۳ ب] هر کجا سیببست بی آسیب نیست سیب بی آسیب از بستان ماست

و درخت سیب را در بغل گرفته فرمود هر سال بار بده . فی الحال درخت
 بجوشش در آمده بهار کرد و چندان سیب آورد که مردمان در تعجب ماندند .
 و مدتها آن درخت هر سال سیب می آورد .

و بعد از چند روز آن سلالهٔ دودمان رسالت در حوالی آسیا طرح باغی انداخته عمارتی نیکو در میان ساخت و از آزاره از کاشی کرده بخط جلی بر آن نقش فرمود که «شفاء القلوب لقاء المحبوب»

و باز بموضع تفت باز گشت نموده چندان توقف فرمود تا عمارت خانقاه

- ۵ با تمام رسید و خادم و فراش و غیره خدمه تعیین کرده باصل شهر یزد مراجعت نموده از راه بافق متوجه کوبنان شد.

چون بمنزل «چاه قادر» که ما بین یزد و بافق است رسید کاروانی

دید که در آنجا رحل اقامت گسترده داعیه حرکت دارند، و جمعی از قاطعان

طریق که در کمین بودند فرصت یافته در قافله تاختند، و تمامی تجار و غیره رادست

- ۱۰ بسته متوجه آن جناب شدند تا آن حضرت را نیز بقید در آورند. حضرت [۲۴ الف]

ولایت منقبت از روی غضب بجانب ایشان نگاه کرد، حرکت از دست و پای دزدان

بر طرف و دستهای اهل قافله گشاده گشت. اهل قافله دزدان را بسته بخدمت آن

حضرت آوردند. جناب کرامت دستگاه از روی مرحمت قاطعان طریق را نصیحت

و ارشاد نموده از آن فعل قبیح توبه داد و بگشودن دستهایشان اشاره فرموده.

- ۱۵ اهل قافله بسلامت از آن منزل گذشته، آن حضرت بقصبة بافق تشریف

فرمود و بعد از دریافت شرف زیارت حضرت امامزاده واجب التعظیم والتکریم

امامزاده عبدالله بر در مزار منور لحظه ای جلوس نمود. خدام آن آستان طبق

خرما بخدمت آورده آن شجره بوستان سیادت پنج عدد خرما تناول کرده دانهها را

در دور خود بر زمین فرو کرد. بقدرت کامله یزدانی پنج درخت خرما بطریق پنج

- ۲۰ انگشت نزدیک بیکدیگر سبز شده بارور گردید. مؤلف همان رساله مرقوم ساخته

که تا زمان تألیف آن کتاب هر پنج درخت هر سال خرما میکند، و مسافر

و مجاور بجهت شفای امراض تناول نموده باطراف بلاد میبرند. والله علم بحقیقه.

الحال. شهر:

از عمر گرامی چه تمتع بود او را

کز نخل محبت رطب عشق نخورد دست

و از قصبه بافق بقریه کوبنان تشریف داده فرمود ، شعر:

اگر گنجی طلبکاری که در ویرانه ای یابی

بیا و نعمة الله را بشهر کوبنان بنگر

ذکر توجه آن حضرت بدار الامان کرمان و رفتن

بقصبة ماهان

فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات رساله ولایت مانند خورشید تابنده بر این اوراق . مینماید که حضرت ولایت منزلت با فرزند ارجمند شاهزاده برهان الدین خلیل الله و اهل بیت متوجه کرمان شد . و بمکاشفه دریافته بود که کرمان زمین در احاطه شیخ نورالدین خوارزمی است . درویشی را با تحفه لایقه بنزد شیخ ارسال داشت . چون درویش بمجلس شیخ رسید و تحفه گذرانیده مطلب شاه بیان نمود ، شیخ در دریافت مرتبه آن جناب متغیر گردیده بمکاشفه فرورفت ، و انتهای سیر آن حضرت را در آسمان چهارم یافت . فرمود دانستیم مدعای ایشان چیست . آمده اند که کرمان را از ما بازستانند . نعمت الله آفتاب رتبه اند و آفتاب را آسمان چهارم منزل است . مرا مضایقه با ایشان نیست . دعا رسانیده بگو که ما کرمان را بشما گذاشتیم . شعر:

بیاییا که مرا با تو نسبت جان نیست بیاییا که مرا با تو راز پنهان نیست

نقل است که قبل از توجه آن جناب [۲۵ الف] بکرمان درویشی از درویشان در واقعه دید که مجموع اولیاء کرمان بر بالای تلی که در میانه آستانه ماهان و لنگر قطب الدین اسلام است جمع آمده بودند و با یکدیگر میگفتند که عنقریب آفتابی از برج نبوت و ولایت بر آمده ، بر کرمان و توابع خصوصاً این سرزمین خواهد تافت . و ما همچون ستاره ها از پرتو آن نور محو خواهیم گشت . شعر:

مه کسب نور از رخ خوب تو میکند

گر نیست پرتوی ز رخت آفتاب ، چیست

القصة بعد از رسیدن جواب شیخ نورالدین خوارزمی بحضرت ولایت رتبت

خطه کرمان را بنور طلعت جهان آرا بیاراست ، و نزول در حوالی بقعه شیخ قطب-الدین داود فرموده هم در آن ایام خانه عالی بر وسع همت خود در آن محل طرح انداخت و بعد از آنکه عمارات با تمام رسید شاهزاده خلیل الله و اهل بیت را از کوبنان طلب فرمود . و پس از چند وقت که در اطراف کرمان سیر میفرمود گذر آن آفتاب اوج عرفان بسر آسیای ماهان افتاده پیرزالی سعادت دیدار دریافته سفره ای نان و قدحی ماست [۲۵ب] نزد آن حضرت آورد و چندان اظهار اخلاص نمود که آن دره التاج ولایت راغب بیودن ماهان گشت ، و در همان مکان طرح «خانقاه خیر آباد» و «باغ خلوت» و «باغ مشهد» انداخته ، در نهایت زودی با تمام رسانید . و گاهی در کرمان و بعضی اوقات در ماهان بوده بعبادت خالق انس و جان قیام مینمود . صوفیان موصوف بصفات حمیده و درویشان دردنوشان پروانه وار بر گرد شمع جمالش نقد جان نثار میساختند . خواص و عوام هر دیار از صغار و کبار خود را باستان آن جناب میرسانیدند . سر مستان جام وصال از می معانی باین مقال مترنم بودند ، غزل :

در خرابات فنا جام بقا داریم ما

۱۵ خوش بقای جاودانی زین فنا داریم ما
کشته عشق ایم و جان در کار جانان کرده ایم
این حیات لایزالی خونبها داریم ما
در طریق عاشقی عمریست تاره میرویم

رهبری چون نعمت الله رهنا داریم ما

۲۰ بیان رفتن آن حضرت بدار الملك شیراز و ذکر

بعضی از واقعات

در رساله [۲۶ الف] مولانا صنع الله نعمت اللهی تحریر یافته که روزی

حضرت ولایت منقبت از خلوت باغ ماهان بیرون آمده فرمود ، شعر :

وقت آن آمد که پروازی کنیم وز کریمان عزم شیرازی کنیم

و با بعضی از درویشان متوجه کرمان شده از آنجا عزیمت شیراز نمود

و چون بسر «بند امیر» رسید رفیقان هر يك از استحكام آن بند سخنی و دلیلی میگفتند. آن جناب از مقدمه بنا نهادن و از ولایت امیر مشکل گشا که در آن بند بظهور رسیده بود خبر داده فرمود که درویشان در زمان بستن بند خشتی بدست بنا داده اند. و بعد از طی مراحل چون بحوالی شیراز رسید سادات عالی درجات و علمای ذوی الاحترام و سایر خواص و عوام استقبال نموده حضرت سید شریف نیز طریقه استقبال بجای آورده در وقت ملاقات سید با حضرت شاه باران رحمت یزادنی ریزان بود. در حین معانقه سید شریف فرمود نعمت الله در بر و رحمت الله بر سر. و قتیکه به تنگ الله اکبر رسیدند جناب ولایت قباب فرمود، **شعر:**

نعمت الله رهبر و شیرازیان [۲۶ب] همراه او

عارفانه بسر سر الله اکبر میروند

پس از نزول چون روز جمعه در رسید در مسجد جامع بجهت ادای نماز جمعه جمعی عظیم دست داده، حافظ رازی که صدر سلطان اسکندر والی شیراز و شاگرد سید شریف بود فرمود تا سجاده سید شریف در دست راست حاکم که امامت نماز میکرد و سجاده حضرت کرامت منزلت را بجانب چپ انداختند. خلایق باراده دست بوس و پای بوس آن جناب متوجه استقبال شده هجوم مردمان بحدی رسید که نزدیک بود که سید شریف در زیر دست و پای خلایق هلاک گردد. نظر سلطان اولیاء بر سید شریف افتاد. خود متوجه گشته و دست سید را گرفته از میان خلایق بیرون آورد. چون بمکان سجاده رسیدند سید شریف سجاده خود برچیده در عقب سجاده آن جناب انداخته فرمود اگر نعمت الله دست شریف نمیگرفت شریف در زیر قدمهای خلایق هلاک گردیده بود.

راوی تذکره مرقوم نموده که قریب سی هزار کس از خواص و عوام در شیراز [۲۷الف] دست بیعت بدست آن جناب دادند. در آن ایام درویش فخرالدین نامی که در سلسله نقشبندی داخل بود و دست ارادت بدامن خواجه عبدالله امامی اصفهانی که رخصت ارشاد از سلسله نقشبندی داشت - زده بود سالها شده بود که مشکلی

در خاطر داشت . اتفاقاً بمجلس شاه نعمت‌الله رسیده فی الحال آن مشکل در نظر اول بر او حل گردید . کسوت نقشبندی فرود آورده بکسوت شاه در آمد . و بعد از يك ماه با خواجه عبدالله امامی ملاقات نمود . خواجه عبدالله درویش را گفت که گند غیر از تو می‌آید ، نزدیک ما میا ! و متغیر گردیده با خود قرار داد که علی الصبح بمجلس شاه رفته از مباحثه علوم مباحثی در میان می‌آورم . تا احوال من باو ظاهر گردد . و مسئله‌ای چند اختیار کرده چون روز دیگر شد بمجلس آن جناب حاضر گردید . و در آن وقت حضرت حقایق پناه نکته‌ای از حقایق و معارف بیان میفرمود . و قاعده آن بود که هر گاه آن حضرت متکلم میگشت دیگری را یارای سخن گفتن نبود . خواجه عبدالله امامی تحمل نکرد که کلام آن جناب با تمام رسد [۲۷ ب] ، کلمه‌ای از کلمات علوم آغاز کرد ، اما هر چند خواست که بیان نماید زبانش بسته گشته نتوانست . شرمنده و حیران مانده در مقام معذرت در آمده مریدی آن جناب اختیار نموده بشرف پوشیدن کسوت سرافراز گردید ، و حضرت ولایت قباب متوجه او شده فرمود ، شهر :

بی تکلف نعمت‌الله را بجوی و ز خیال نقشبندان در گذر

۱۵ بالجمله حضرت شاه مخلصان شیراز را وداع فرموده متوجه کرمان شد و تا مدت بیست و پنج سال گاهی در شهر کرمان و گاهی در آستانه ماهان بسر برده بارشاد طالبان التفات میفرمود .

مروی است که حسب الالتماس مولانا سعدالدین محمد ، پدر مولانا جلال دوانی ، حضرت ولایت منقبت آب دهان مبارك در دهان مولانا جلال‌الدین دوانی انداخته لاجرم او را بر علما ترقی و تقدم روی نمود .

۲۰ در مدت مجاورت ماهان وقتی بجانب کوه بیغان رفته سه روز توقف فرمود ، و خادمان در این سه روز هر وقت بجهت معلم شاهزاده خلیل‌الله آس رشته میبردند معلم را این رباعی بخاطر رسید اما نوشت [۲۸ الف] و بگوش احدی نرسانید ،

رباعی

تا چند من این خمیر بسرشته خورم وین آرد به آب اندر آغشته خورم
 یکبار چو بابزن کبابم ندهی من شمع نیم که روز و شب رشته خورم
 چون حضرت کرامت پناه از سیر باز گشت بشاهزاده خلیل الله گفتند که
 معلم شما از شما گله نموده و مولانا را طلب کرده فرمود آن رباعی که گفته‌ای
 بخوان . مولانا خواند و بانعام و خلعت و الطاف نوازش یافت .

نقل است که درویشی مؤذن در شیراز بانگ خفتن میگفت ، وبعد از بانگ
 این غزل که از نتایج طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود خواند ، غزل :

غم مخور یارا که غمخوارت منم	کاین جهان و آن جهان یارت منم	
در سر بازار ملک کاینات	اول و آخر خریدارت منم	۱۰
رو به داروخانه درد من آر	چون شفای جان بیمار منم	
گر بدوزخ میکشندت خوش برو	چونکه در آتش نگهدارت منم	
ور به جنت میروی بی ما مرو	چون فروغ باغ و گلزارت منم	
چند روزی هر کجا خواهی برو	باز گشت آخر کارت منم	
[۲۸ب] هاتقی از غیب میداد این ندا	نعمت اللهها طلبکارت منم	۱۵

آن حضرت در ماهان استماع این غزل که درویش در شیراز میخواند کرده
 خوشوقت گردید ، و بر بعضی از درویشان اظهار نمود که درویش ما در شیراز این
 غزل میخواند . در همان شب آن درویش در شیراز آن حضرت را در واقعه دید که
 آن حضرت او را تحسین فرمود . درویش از خواب بیدار شده از شیراز متوجه
 آستانه ماهان گردید ، و دست در دامن بیعت و مریدی آن حضرت زده بعد از
 رخصت بشیراز متوجه گردید .

افتار در بیان احوال طالبان که چون بخدمت آن
 حضرت میرسیدند از جذب ولایت در نظر اول مجذوب
 میگردیدند

من کلام آن حضرت ولایت منقبت ، غزل :

- ای عاشقان ای عاشقان من پیر را برنا کنم
 ای تشنگان ای تشنگان من قطره رادریا کنم
 ای طالبان ای طالبان که حال ملک حکمتم
 من کور مادرزاد را در یک نظر بینا کنم
- ۵
 گر نفس بد فعلی کند گوشش بمالم در نفس
 و عقل در دسر دهد حالی و را رسوا کنم
 من رند کوی حیرتم سرمست [۲۹ الف] جام و حدتم
 ز آن در خرابات آمدم تا میکده یغما کنم
 پروانه شمعش منم جمعیت جمعش منم
- ۱۰
 چون بلبل اندر گلستان از عشق او غوغا کنم
 آمد ندا از لامکان کای سید آخر زمان
 پنهان شو از هر دو جهان تا بر تو خود پیدا کنم
- نقل است که بابا حاجی نظام الدین کیجی از جانب کیج و مکران با عسا کر
 خود بجانب کرمان روان گردید که از حاکم کرمان لشکر گرفته از جماعتی
 ۱۵
 که از متابعت او بیرون رفته اند انتقام کشد. چون بحوالی ماهان رسید حضرت
 شاه در «باغ چهار طاق» در خلوت انزوا بود. درویشی را بر در خلوت طلبیده فرمود
 که بعضی سواران از راه آستانه می آیند. برو بر سر راه و در میان ایشان سواری
 که بر فلان اسب نشسته و فلان رنگ لباس پوشیده، باو بگوی که نعمت الله ترا
 میطلبد. درویش رفته پیغام رسانید. آن سوار باتفاق درویش بدر «باغ خلوت» آمده
 ۲۰
 از اسب بزیر آمد. آن حضرت از خلوت بیرون آمده آن سوار را تنگ در بغل
 گرفت. چون دست از او باز داشت سوار بی هوش گردیده آن حضرت باز باندرون
 خلوت فرمود، و او سه روز و سه شب [۲۹ ب] بی هوش و بی شعور بود. بعد از سه
 روز که بهوش باز آمد سواران خود را طلبید و لباس از بر بیرون کرده نزد ایشان
 انداخت و گفت هر چه از مال من در نزد هر یک از شما هست بخشیدم و همگی سپاه

خود را رخصت داد و خر قه از درویشی بعاریت گرفته در پوشید و در خدمت آن حضرت مجاور گردید . بعد از آن حضرت ولایت رتبت از خلوت بیرون آمده او را بشرف توبه و تلقین ذکر و پوشیدن تاج فقر سرافراز نمود ، و منصب خلیفة الخلفائی سلسله خود را با و رجوع نمود .

۵ و دیگر بابا محمد بغدادی است که از جمله سلاطین بغداد بود . چون بخدمت آن حضرت رسید از سلطنت در گذشت و رتبه محرمیت یافت و چنان مرتبه ای یافت که روزی در خدمت حضرت شاه نشسته بود ، تاج خود از سر برداشته بربك نیمه سر نهاد . فی الحال طوفانی پدید آمده چنانکه حاضران در تعجب ماندند . حضرت شاه باو گفت که تاج را درست بر سر گذار . چون تاج را درست بر سر نهاد آن طوفان بر طرف گشت . ۱۰

مولانا صنع الله نعمت اللهی آورده که دوازده هزار سید صحیح النسب بشرف بیعت [۳۰ الف] آن حضرت رسیده اند ، و از شیخ و شاب هفت اقلیم از احاطه تعداد بیرون است . چنانچه بر زبان گوهر بیان آن حضرت گذشته ، شهر :

نعمت اللهیم و در اقلیم عالم مهروار

بر در و دیوار و بام خاص و عام افتاده ایم

۱۵ بر پیشگاه خاطر اصحاب مجد و معالی پوشیده نماند که اگر کمیت خوش خرام قلم پای در دایره تفصیل مجموع احوال آن حضرت ولایت مرتبت گذارد هر آینه سخن بتطویل انجامد . لاجرم در اختصار کوشیده بر مقتضی کلمه « خیر الکلام ما قل و دل » عمل نموده بعضی از واقعات بعرض میرساند که در مدت بیست و پنج سال که حضرت غوث در گاه الله شاه نور الدین نعمت الله در کرمان و ماهان تشریف داشتند و بر مسند ارشاد متمکن بودند هر روز قافله ای و هر شب زمره ای بلب خشک و دیده تر بامیدواری این مضمون که از کلام آن جناب است که : شهر :

نامراد از در ما باز نگردیده کسی در میخانه ما قبله حاجات بود

بملازمت آن حضرت میرسیدند. آن دریای جود و کرم نسبت بهر کس

انعامی و اکرامی و [۳۰ ب] ارشادی میفرمودند، چنانکه خود فرموده، شهر:

بیا از نعمت الله جو نوائی را که میجوئی

که کام دل از او یابی ترا گرجست و جو باشد

- و فرقه‌ای مجاورت آستانه و خدمت اختیار نموده، زمره‌ای بعد از بر آمدن مقصود بدیار خود میرفتند و آن جناب اکثر اوقات در خلوت بعبادت مشغول بوده. در هر روز وقت چاشت و پیشین لحظه‌ای از خلوت جهت ارشاد طالبان بمجلس عام می‌آمد، اما احدی را یارای آن نبود که بی آنکه آن حضرت چیزی از او پرسد متکلم گردد. و کلام آن ولایت منزلت بتائی و ستوده مشتمل بر حقایق و دقایق و مستشهدات از قرآن و حدیث و کلام اکابر از نظم و نثر در غایت بلاغت و فصاحت میبود و با تصانیف دیگران تفاوتی نداشت، شهر:

زبانی چو آتش بیانی چو آب عیانی که میکرد رفع حجاب

دل مرده جان یافتی از دمش ز جان معتقد عالم و آدمش

ازو يك نظر در سلوك يقين مقابل بدی با چهل اربعین

- [۳۱ الف] خلائق هفت اقلیم و طالبان اهل حال و احوال مستقیم آوازه کرامات و خوارق عادات آن کاشف رموز «و علم آدم الاسماء» شنیده خود را بسعدت دیدار و خدمتش میرسائیدند و از خرمن فیض و نعمت الطافش مستفیض میگشتند و سلاطین آفاق و اکابر هر دیار تحفه‌های لایق و نذورات موافق بخدمت خدامش میفرستادند. چنانچه وقتی از اوقات دوستان باخلاص که در بلاد هندوستان بودند تحفه‌ها و نذرها بخدمت آن حضرت فرستادند، حاکم کرمان که از جانب خاقان مغفور سلطان شاهرخ فرمانفرمای آنجا بود اندیشه مند گشت که اگر دست از تمغای آن بردارد شاید پادشاه از او بازخواست کند، و اگر از خادمان حضرت ولایت قباب طلب نماید غباری بخاطر آن حضرت خواهد رسید. و تمغای واقعی آن مبلغ هفتاد تومان کپکی میشده. لاجرم حقیقت حال بعرض پادشاه جهان شاهرخ

سلطان رسانید ، خاقان مغفور متردد خاطر گشت که آن وجه را باز یافت کند یا معاف دارد . [۳۱ ب] در این باب با مهد علیا گوهر شاد آغا - که عاقله زمان و ملکه جهان و حرم محترم مش بود - قرعه مشورت در میان انداخت . مهد علیا فرمود که ای پادشاه صاحب جاه ، از آن اندیشه نمای که تا دامن آخر زمان مردمان مذکور سازند که سلاطین هند آن مقدار تحفه بجهت سیدی فرستاده بودند که خاقان زمان از سر تمغای آن نتوانست گذشت . چون پادشاه این سخن شنید فرمانی باسم حاکم کرمان فرستاد که طلب تمغا نمایند .

و همچنین بعد ازین سلاطین هند دیگر بار تحفه ای از سابق لایق تر و بی شمارتر بخدمت آن حضرت فرستادند . آورنده آن را در میان رودخانه ماهان برابر خانقاه گذاشت . چون حضرت شاه در خلوت بود احدی را یارای آن نبود که بعرض رساند . بعد از سه روز آن حضرت از خلوت بیرون آمده نظرش بر آنها افتاده احوال پرسید . حقیقت عرض کردند و قیمت تحفها و ارمغان که خراج اقلیمی میشد مذکور ساختند . حضرت ولایت منزلت فرمود تا آنها را [۳۲ الف] سه حصه کردند موافق . و گفت يك حصه به حضرت خاقانی میرزا شاهرخ دهید که لشکر او بسیار است - صرف لشکر نماید ، و حصه دیگر بخلیل الله دهید که او جاه دوست میدارد ، و حصه سیوم صرف اخراجات آستانه ماهان نمائید . و يك ذرع کرباس بر روی بارها بود برداشته فرمود که درویشان هم عرقی خشک کنند .

ذکر ارتحال و انتقال حضرت کاشف اسرار ازلی شاه

نورالدین نعمت الله ولی از این خاکدان بروضة رضوان

و مقام جاودان

بر ضمیر مهر تأثیر طالبان مطالب اخبار عترت نبویه و خاطر آفتاب تنویر سالکان مسالك آثار عشیرت مصطفویه علیه و علیهم افضل الصلوات و التحية مختفی و محتجب نماید که چون سن شریف آن حضرت بیکصد و چهار سال رسید بر حسب تقدیر پادشاه قدیر رحلت آن حضرت ولایت منقبت از خاکدان محنت بریاض

جنت نزدیک گردید . در روز دوشنبه - که دوشنبه‌ای دیگر توجه بجانب « جنات تجری من تحتها الانهار » مینمود - طوطی طبع شکر [۳۲ ب] فشانش بنظم این ابیات لطافت ایاب گویا گشت ، غزل :

بسرا پرده میخانه روان خواهم شد

۵ خوش خوشی معتکف کوی مغان خواهم شد

بخرابات فنا رخت بقا خواهم برد

ترك خود کرده و بی نام و نشان خواهم شد

ما چو موجیم در این بحر پدید آمده ایم

يك دمی همدم ما شو که نهان خواهم شد

۱۰ نعمت‌الله چو خیالی که تو بینی در خواب

ور چنین نیست در این هفته چنان خواهم شد

ودوسه روز پیش از وفات این غزل فرمود ، غزل :

عاقبت سید ما سوی مغان خواهد شد

بسرا پرده میخانه روان خواهد شد

۱۵ آفتاب‌یست که از مشرق جان میتابد

گرچه از دیده احباب نهان خواهد شد

عین ما آب حیاتست و حبابش خوانند

زود بینند که بی نام و نشان خواهد شد

صحبت سید سرمست غنیمت میدان

۲۰ که در این يك دوسه روز او ز جهان خواهد شد

آنگاه آن سرور دودمان امامت، خلفا و درویشان و مخلصان را طلب داشته

منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد خود شاه خلیل‌الله تفویض

فرمود [۳۳ الف] و گفت ما را بدرگاه حی قیوم میباید رفت . آنکه ما را غسل

دهد از اوتاد، و کسی که بر ما نماز گزارد^۱ از اقطاب خواهد بود . و چون دو روز

گذشت و روز پنجشنبه بیست و دویم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائیه در رسید کلمه طیبه شهادتین بر زبان عرفان بیان جاری ساخته طایر روح مقدسش بجانب حظایر انس پرواز نمود .

از وقوع این حادثه شامله نایره حزن و الم بر کانون درون اشراف بنی آدم تافت ، و از حدوث این واقعه کامله فزع اکبر در عالم اسغر سمت ظهور یافت .
 ۵ مریدان و خلفای آن حضرت بجای اشک خون دل از دیده گشودند . درویشان سلسله و اصحاب هدایه از غایت اندوه در خاک و خون دیده خود غلطان بودند . صعوبت آن مصیبت نه بمثابه ای بود که زبان قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت ، و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت که قلم دو زبان شرح آن را در این اوراق مبین تواند ساخت .
 ۱۰

[۳۳ب] چون زمانی از رحلت آن حاوی کمالات انسانی گذشت بابا حاجی نظام الدین کیجی که خلیفه الخلفای سلسله نعمت اللهبیه بود و در آن وقت در اقلید توابع ابرقوه میبود بطی ارض حاضر گردیده بوظایف آداب و سنن غسل آن حضرت قیام نمود . بعد از آن محفه آن سرور را بمسجد جامع کرمان برده سادات و علما منتظر بودند که آیا سعادت امامت [و] پیش نمازی از کدام سعادت مند خواهد بود . ناگاه امیر شمس الدین محمد ابراهیم بمی از بم آمده و با کسی متکلم نگردیده در پیش ایستاد و بر آن جنازه مغفرت اندازه نماز گزاردا . آنگاه تابوت منور را به ماهان برده در خانقاه مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است ، بخاک سپردند ، نظم :

۲۰ مشهد آل محمد روضه رضوان بود

اینچنین خوش مشهدی، در خطه ماهان بود

نعمت الله را زیارت کن که تا یابی مراد

ز آنکه قبرش قبله حاجات انس و جان بود

از غرایب واقعات آنکه مولود عاقبت محمود آن سرخیل [۳۴ الف] ارباب

شهود در روز پنجشنبه بیست و دویم شهر رجب المرجب سنه ثلثین و سبعمایه اتفاق افتاده و بعد از آنکه صد و چهار سال در این دار پر ملال بسر برده در روز پنجشنبه بیست و دویم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه به سرا بوستان جنان خرامید. هریک از دوستان و مریدان با اخلاص تاریخ وفات آن جناب را بنوعی یافته. یکی « بهشت منزل »، و دیگری « جنت الفردوس »، و دیگری « عارف باسرار وجود »، و شاه تاج الدین حسن داعی چنین برشته نظم کشیده، شعر:

شاه عالم نعمت الله ولی سلطان جود

مقتدای انبیا و اولیا قطب وجود

در رجب شد جانب فردوس اعلی^۱ روح او

۱۰ سال تاریخش از آنرو «جنت الفردوس» بود

ومولانا کمال الدین نصرالله بن مولانا خلیل الله ابرقوهی چنین بر لوح بیان

نگاشته، شعر:

آنکه اندر عالم توحید و عرفان فرد بود

سید سادات و قطب عالم و سلطان جود

۱۵ شاهباز عالم توحید، فخر اولیا

مظهر نور تجلی خداوند ودود

[۳۴ ب] هادی خلق خدا در وادی فقر و فنا

معدن علم حقایق، منبع کشف و شهود

شاه عالم نعمت الله ولی نقد علی

نور دین حق، به روح او زحق بادا درود

۲۰ آنکه همچون او کسی عارف باسرار وجود

در زمان او و پیش از او و بعد از او نبود

در رجب شد جانب دارالبقاء از این سرا

سال تاریخش شده «عارف باسرارالوجود»

برضا پیر هوشمندان آگاه و باریک بینان عالم انتباه پوشیده و پنهان نخواهد بود که افاضل مورخین در مؤلفات صحت قرین بسیاری از خوارق عادات آن نیر سپهر سعادت و سروری را مرقوم و مسطور گردانیده بمسامع دور و نزدیک رسانیده اند . مسود این صحایف بعضی از آنها را در مقام خود تحریر نموده حالا بهمین دو نقل که یکی صاحب « مجالس المؤمنین » آورده و یکی دیگر مولانا صنع الله نعمت اللهی بیان کرده اکتفا مینماید .

بدان ای عزیز ، که صاحب « مجالس المؤمنین » بر صفحه بیان نگاشته که در آن وقت که دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگار سعادت آثار آن مظهر الطاف الهی بر گشود خاقان مغفور سلطان شاهرخ [۳۵ الف] که پادشاه اکثر معموره جهان بود نسبت بآن حضرت در مقام امتحان درآمد ، زیرا که بعرض او رسانیده بودند که آن جناب فرموده ، **نظم:**

گر شود خوان دو عالم مال مال کی خورد مرد خدا الاحلال
 بنا بر آن جناب ولایت مآب را تکلیف بمنزل خود بجهت ضیافت فرمود
 و خوانسالار را امر فرمود تا بره ای بعنف و تعدی از شخصی گرفته بجهت سید
 طعامی ترتیب نماید . خوانسالار بره ای از عورتی عاجزه بظلم گرفته بمطبخ رسانید
 و بعد از ورود آن سلطان کرامت و ولایت طعامی ترتیب داده . در وقت کشیدن
 شیلان سلطانی بمجلس حاضر ساخته آن جناب با پادشاه از طعامی که از گوشت
 بره عاجزه بود تناول نمود . پادشاه از حضرت کرامت دستگاه سؤال کرد که
 شما میفرمودید که نمیخورم الاحلال ، و حال آنکه این بره را بفرموده من از
 عاجزه ای گرفته اند و کیفیت را از اول تا انتها بیان نمود . سلطان طریقت فرمود
 بهتر از این تحقیق باید کرد . بفرمان سلطان [۳۵ ب] ضعیفه صاحب بره را حاضر
 ساختند و از او پرسیدند که این بره را کجا میبردی و از کجا می آوردی ؟ پیره -
 زن گفت که من عورتی ام بیوه و رمه گوسفندی از شوهرم بمن رسیده ، و پسری
 دارم که در این هفته گوسفندی چند به سرخس برده بود . خبرهای ملال انگیز در

باب او میشنیدم . در این حال مذکور شد که سید نعمت الله از طرف کرمان باین ملك آمده و ولی عهد است . بره ای نذر کردم که اگر فرزندم بسلامت بیاید بخدمت سید رسانم . اتفاقاً فرزند من بسلامت آمد . خواستم بعهد خود وفا کنم . بره بر پشت گرفته اراده خدمت سید کردم . خوانسالار پادشاه بظلم و ستم بره را از من گرفته، چندانکه تضرع نمودم بجائی نرسید . چون پادشاه سخنان او را شنید دانست ۵ که حق سبحانه و تعالی باطن اولیاء را از حرام و شبه محفوظ میدارد . عنبر آن حضرت خواسته دیگر گرد امتحان نگردید .

نقل ثانی که در رساله مولانا صنع الله نعمت اللهی مسطورست آن است که در آن زمان که کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمت الله ولی در ماهان بارشاد عبادالله [۳۶ الف] اشتغال داشت و سلاطین آفاق و اکابر اطراف نذورات و هدایا ۱۰ بخدمت خادمانش میفرستادند یکی از ناقصان آن اوان را بخاطر رسید که این همه جواهر و طلا آلات و قماش نفیسه که بجهت آن جناب از تمامی بلاد ایران و توران و هند و روم می آید البته در سر کار او خزانها بهم رسیده باشد و نمیتواند بود که کسی با جمع چنین اسباب از آسیب آتش تصرف غرور نفس سالم تواند بود . آن حضرت بعلم ولایت ضمیر او را دریافته آن شخص را طلب فرمود و قدری ۱۵ پنبه و منقلی آتش طلب کرده در حضور او پنبه را در منقل آتش انداخت . اصلا حرارت آتش بر پنبه مؤثر نگردید . آنگاه پنبه را از روی آتش سوزنده برداشته پیش آن ناقص عقل انداخت و فرمود ، رباعی :

ما را چه از این که ناقصی بد گوید

۲۰ عیبی که بما نیست یکی صد گوید

ما آینه ایم و هر که در ما نگرد

هر نیک و بدی که گوید از خود گوید

بر رای اصحاب دانش پوشیده نماند که این مختصر گنجایش تمامی حالات و خوارق عادات [۳۶ ب] آن سید ستوده خصال ندارد . بنابرین قلم مشکین رقم

در تحریر آن خود را معاف و معذور داشته بذکر اولاد امجدش مبادرت مینماید،
بمنه و کرمه .

تزیین این صحیفه بلاغت آیین از تبیین مناقب مظهر لطف الله

برهان الدین شاه خلیل الله و اولاد کرامت نژادش

آن حضرت پس از انتقال والد بزرگوار ببهشت برین در آن زاویه عرش
پیرایه بتمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجاده تقوی و طهارت متمکن
گشته لب تشنگان بادیه طلب را از چشمه باطن فیاض سیراب ساخت . چون
فروغ انوار باطن فیض موطنش بر صفحات احوال اهل سلوک تافت معتمدان آن
خاندان کرامت غاشیه ملازمت بردوش کشیدند و گوش هوش را بحلقه ازادتش
زینت داده و دست اخلاص دردامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش افتخار
و مباحثات میگردند. و چون مدتی مدید آن شجره گلشن امامت و دین پروری در
قصبه ماهان بارشاد طوایف انام پرداخت بنا بر التماس [۳۷ الف] خاقان مغفور
میرزا شاهرخ سلطان از قصبه ماهان متوجه هرات که دارالسلطنه آن پادشاه
کامیاب بود شده ، چون بمقصد نزدیک رسید میرزا شاهرخ آن زبده خاندان شاه
مردان را تعظیم و احترام تمام کرده لوازم حسن ارادت و صفاء عقیدت بتقدیم رسانید.
مولانا صنع الله نعمت الهی کرمانی در رساله خصوصیات آن جناب مذکور
ساخته که در آن هنگام که شاه خلیل الله در هرات میبود بمجلس پادشاه دیندار
تشریف میبرد ، در محفه نشسته بدرگاه پادشاهی میرفت و چون بمجلس داخل میشد
بر مسند زرنگار خاقانی جلوس میفرمود. نایره حقد و حسد در کانون درون امیر
فیروز شاه که از اعظم امرای شاهرخی بود شعله ور گردید . و در روزی که آن
سلالة خاندان کرامت با خاقان صاحب حشمت بر یک مسند نشسته بود، گفت که
مخدوما بر شما سه اعتراض وارد است : اول آنکه حضرت خاقانی شاهرخ
سلطان پادشاه جهان است و تعظیم اولوالامر [۳۷ ب] بر کافه برایا واجب و لازم و شما

بمحفه بر در بارگاه می آئید . دویم آنکه رعایت ادب پادشاهی ننموده در پهلوی آن حضرت مینشینید . سیوم آنکه خراج رسد حق دیوانسی از املاک کرمان بو کلاء پادشاه زمان نمیدهید . آن مظهر لطف و ارشاد چون این سخنان استماع نمود در جواب فرمود که شاهرخ سلطان ام والد عالیشان خود عظیم القدرتر نیست . پدر من با محفه بر در بارگاه او میرفت و نوبتی بر روی حضرت خاقان صاحب قران این بیت خواند ، شهر :

ملك من عالمیست بی پایان و آن تو از خطاست تا شیراز

و من از پدر خود شنیدم که فرمود حدیث نبوی است که هر کرا دغدغه آن شود که فرزندان من در پیش او بایستند بتحقیق حرامزاده است . و من بیقین میدانم که شاهرخ سلطان حرامزاده نیست . اگر ترا دغدغه هست ما نمیدانیم . ۱۰ و جهت خراج، منازعت یزید و جدم امام حسین بر سر همین بود . هرچه تو از من خراج میطلبی من آن را بتو [۳۹ الف] مسلم داشتم . برو و تصرف نمای ! شاهرخ سلطان از روی غضب متوجه امیر فیروز شاه شده فرمود ترا باین فضولی چه کار، و عذر خواهی آن سلاله مرتضوی کرد .

و در همان رساله مبین است که شاه خلیل الله کرسی [ای] که چهار پای آن ۱۵ از طلای احمر بود و مجموع مرصع بدانندهای قیمتی کرده بودند ، و تسبیحی صد دانه از لعل و یاقوت که سلاطین هند جهت او فرستاده بودند با تحف و هدایای بسیار برسم تکلف بخدمت شاهرخ گذرانید . و تا در هرات توقف داشت معز السلطنه بایسنغر میرزا خلف ارشد شاهرخ میرزا پیوسته اخلاص و ارادت بجای می آورد . چنانچه در مجلسی بجهت دست شستن آن حضرت بایسنغر میرزا طشت ۲۰ و آفتابه طلا خود بدست گرفته پیش آن جناب آمد . معاندان این خبر بخاقان مغفور شاهرخ میرزا رسانیدند . از شنیدن آن روی درهم کشیده، شاه خلیل الله بنور ولایت دریافته باتفاق بایسنغر میرزا بمجلس پادشاه حاضر گردیده ، در برابر کدوی بسیار در درخت دید . اشاره [۳۹ ب] بیادشاه زاده کرد که بفرمائید تا از

این چمن کدوئی چیده بیاورند. فی الفور کدوئی چیده حاضر کردند. شاه خلیل الله کاردی طلبیده سر کدو بر داشت و جامی طلب کرده از آبی که از کدو بیرون آمده نوشید، و دیگری پر کرده پیش پادشاه داشت. پادشاه حیران گردیده در گرفتن تأمل داشت. آن حضرت فرمود، **مصراع** :

صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

و بدست پادشاه زاده میرزا بایسنغر داده از مجلس برخاست. و بعد از چند روز شاهرخ میرزا را وداع کرده متوجه کرمان گردیده ظلال افضال بر مفارق مهجوران شکسته بال مبسوط گردانید.

و بعد از گذشتن چند گاه قره العین خود شاه شمس الدین محمد را نایب

۱۰ مناب فرموده رجوع رونق آستانه منوره ماهان باو کرده بنفس نفیس برفاقت

دو خلف نامدار کامکار شاه محب الدین حبیب الله و شاه حبیب الدین محب الله

متوجه هندد کن گردید. و قبل از آن بچند سال شاه نورالله ولد آن حضرت

[۴۰ الف] بد کن رفته معزز و مکرم در آنجا میبود. چون خبر قرب وصول آن

حضرت بسلاطین دکن رسید ابواب بهجت بر روی روزگار ایشان گشوده گشت.

۱۵ لیکن بواسطه هجوم کفره که از اطراف ولایت هند جمع آمده بر سر ولایت و سخن آمده

بودند باستقبال نتوانستند رفت. بعضی از اشراف و اکابر در خدمت شاه نورالله باستقبال

آن سلاله ولایت فرستاده عرض در ماندگی و اضطرار خود عرضه داشت کردند.

شاه کرامت دستگاه چون اطلاع برین معنی یافت فیلی طلب کرده و

محفه ای فرمود تا بر آن بسته بر آن نشست، و در وقتی که لشکر اسلام و سپاه

۲۰ کفر بازار گیر و دار گرم کرده کار بر مسلمانان تنگ گردیده بود به عزم غزا

کردن بلشکر کفار تاخت. کفره فجره را چون نظر بر آن عماری افتاد لرزه بر

اعضایشان گرفته حیران ماندند. جوگی در میان ایشان بود که علوم غریبه و نجوم

را نیکو میدانست. فریاد بر کشیده بمردم خود گفت شخصی که بر آن فیل

[۴۰ ب] رتبه عالی دارد شما را با او یارای محاربه نیست. لشکر کفر چون

این سخن از او شنیدند پش بر معرکه جنگ کرده قرار بر فرار دادند . وجوگی نزدیک محفه رفته رخصت رفتن بدیار خود نمود .

سلاطین دکن و اهالی آن دیار از دست سپاه کفر خلاصی یافته در دست و پای

آن جناب افتادند و منزلی عالی بجهت سکنای او و اولاد امجدش تعیین نموده

صبح و شام رسم ملازمت بجای آورده دقیقه‌ای از تعظیم و تکریم فرو گذاشت نکردند و آن حضرت ولایت منقبت اعنی شاه خلیل الله در دکن بارشاد خلائق اشتغال داشت تا آنگاه که ندای « یا ایته النفس المطمئنة » را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و در خلیلیه شهر دکن مدفون گشت .

بر بینادلان آگاه پوشیده نماند که مولانا صنع الله نعمت اللهی که از جمله

مریدان باخلاص آن سلسله ولایت است آورده که برهان الدین شاه خلیل الله را چهار پسر نیک اختر بود که پادشاه بی ولد در زمان حیات^۱ کاشف اسرار ازلی [۴۱ الف] شاه نورالدین نعمت الله ولی باو - عطا فرموده بود .

اول شاه نورالله و در وقتی که او متولد گشت خدمه بنظر کیمیا اثر

جدش شاه نعمت الله برده آن حضرت فرمود خوش آمد شاه منبع آبادانی و معدن

فیض اهل علم، و غزلی درشان او فرمود که این چند بیت از آن جمله است ، غزل: ۱۵

چشم ما روشن بنورالله ماست همچو نور روی نورالله کجاست

هست او سر خلیل الله من لاجرم سر حلقه هردو سر است

و شاه نورالله بجانب هند دکن رفته در آنجا بارشاد فرق عباد مشغولی داشت

تا آنگاه که علم عزیمت بجانب دیار عقبی برافراخت .

دویم شاه شمس الدین و چون بوجود آمده او را بخدمت جد ماجدش

آوردند. در باب او فرمود خوش آمد شاه خانه سوزو ماه مهرافروز ، میر خراباتیان،

پیر مناجاتیان. و غزلی بنظم آورد که این دو بیت از آن است ، غزل :

دیگران جانند و جانان شمس الدین

این و آن چون بنده سلطان شمس الدین

چشم عالم [۴۱ ب] روشنت از نور او

دیده‌ام روشن بجان شمس‌الدین

و شاه شمس‌الدین چهل سال عمر یافت ، و او را سه پسر عالی مرتبه بود :

شاه جلال‌الدین ، شاه بدر‌الدین ، شاه تقی‌الدین . و شاه تقی‌الدین را خداوند

کریم دو خلف کرامت فرموده بود : سید خلیل‌الله و شاه‌شمس‌الدین . چنانچه

بزرگی فرمود ، شعر :

آنکه نامش نوربخش ماه‌بوسد نام او سید خلیل‌الله بود

آنکه خورشیداز جمالش جام داشت شاه شمس‌الدین محمد نام داشت

و فرزند سیوم شاه خلیل‌الله شاه محب‌الدین حبیب‌الله بود ، و چون تولد

یافت جدش فرمود « شاه‌السند و شهید‌الهند » ، و چنانچه سابق گزارش^۱ یافت در

خدمت والد بزرگوار بجانب دکن رفته در آنجا وفات یافت .

و خلف چهارم آن حضرت شاه حبیب‌الدین محب‌الله بود . در وقتی که آن

مولود خجسته مسعود از افق غیب جمال نموده بنظر کمال بین جدش بردند در

بیان تاریخ مدت حیاتش فرمود ، شعر :

محب‌الله من ای نور دیده خلیل‌الله را مهمان رسیده

بسی سال و بسی ماه و بسی روز بماند او باخلاق حمیده

و مدت حیات آن جناب هفتاد و هشت سال و دو ماه و دوازده روز بوده ، و این

ولایتی است که عقل دوربین در این معنی [۴۲ الف] حیران است . و چنانچه

سمت ذکر یافت شاه حبیب‌الدین محب‌الله باتفاق والد غفران پناهش شاه

برهان‌الدین خلیل‌الله بجانب دکن رفته بعد از آنکه والدش از وحشت آباد

عالم فانی بنزعت سرای جاودانی انتقال نموده در خلیلیه دکن مدفون گردید ، قایم

مقامی و احیای سلسله‌علیه نعمت‌اللهیه بآن جناب مقرر گشت و در همان ولایت

بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال مینمود ، تا

آنگاه که عازم ریاض رضوان گشته در خلیلیه دکن بجانب مرقد منور والد

بزرگوار مدفون گردید .

- بدان ای عزیز ، که بخشنده بی منت و واهب الموابب بی ضنت شاه حبیب الدین محب الله با هفتاد و سه فرزند از پسر و دختر کرامت فرموده بود .
- چهل و یک نفر از ذکور و اناث قبل از حد بلوغ بجوار مرحمت حی غفور پیوسته ، سی و دو نفر دیگر که هفده پسر و پانزده دختر بوده باشد بحد کمال رسیدند ؛
- و از جمله پسران سعادت مند شاهزاده عبدالله [۴۲ ب] و شاهزاده صفی الله از طرف هند مدارالعباده یزد آمده در بقعه مبارکه تفت بارشاد اهالی آنجا مشغولی داشتند . و همچنین شاه ظهیرالدین علی بعد از مدتی از هند بخرطه بهشت منزله یزد تشریف داده دیده محبان آن سلسله علیه بجمالش روشنائی یافت . و شاه نورالله قره العین شاه ظهیرالدین علی از یزد بهند دکن رفته سلاطین آنجا مقدم او را عزیز و مغتنم داشته یکی از بنات خود را در عقد ازدواج او در آوردند . و شاه نورالله بعد از چند سال از دکن به یزد آمده بشرف صحبت حضرت ولایت مرتبت شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی برادر خود رسیده بطرف حجاز و یثرب شتافت . و بعد از طواف رکن و مقام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیرالانام ببلاذ هند دکن رفته پس از مدتی در آنجا رحلت نموده در مقبره خلیفه مدفون گردید .
- ۱۰ راقم حروف بعرض مسند نشینان ایوان کمال میرساند که در حین [۴۳ الف] تحریر این اوراق در شاهجهان آباد رحل اقامت گسترده چندانکه تفحص نمود بر سایر واقعات و تمامی حالات و اسامی اولاد شاه حبیب الدین محب الله بن برهان الدین شاه خلیل الله اطلاع نیافت . بنا برین بهمین قدر که از کتب اهل سیر بنظر رسید بر سبیل تیمن و تبرک در این مقام ثبت افتاد . رجاء واثق و وثوق صادق که ارباب دانش حمل بر غفلت کمینه نکرده از تقصیر ندانند .
- ۲۰ اکنون وقت آن است که کمیت خوشخرام قلم را در ذکر احوال حضرت ارشاد پناهی عارف معارف الهی شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی و باقی اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی سید نورالدین نعمت الله ولی بجولان در آمده مجملی از مفصل

مرقوم سازد و از تطویل احترام نموده شیوه ستوده ارباب تواریخ را پیشنهاد همت سازد تا راه حرف عیب جویمان بسته گردد .

ذکر احوال حضرت معارف پناهی شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی بر سبیل اجمال

آن حضرت ولایت منرلت [۴۳ ب] سرور اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمت الله ولی و مرجع اشرف طبقات انسانی بود . باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده اثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد . ذات فایض الرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف ، روزگار فرخنده آثارش باحیای سنن سنیه آباء بزرگوار مصروف ، **نظم :**

شاه ثانی سید عالی تبار نعمت الله ولی را یادگار
مرتضای ملکات امن و امان ملتجای پادشاهان زمان
هم بظاهر پادشاه ملک دین هم بمعنی پیر ارباب یقین

درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین و آستان ملایک آشیانش ملاذ
خواقین ، **قطعه :**

قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب
بوسد از تعظیم خاک روضه جان پرورش
خازن جنت بزلف حور روید هر صباح
گرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش

چون صیت کرامت و آوازه [۴۴ الف] ولایت آن هادی سبیل ارشاد باطراف
جهان اشتها یافت و شمه‌ای از آن بعرض پادشاه اخلاص آیین میرزا جهانشاه که
فرمانفرمای آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان بود رسید داعیه آن نمود که
دست اخلاص در دامن متابعت آن کاشف اسرار الهی زده صبیئه صلیبه خود را که
دره التاج صدف شهریاری و زهره اوج شرف و نامداری بود و خانم نام داشت در
سلك ازدواج آن جناب انتظام دهد ، واز سرچشمه باطن خجسته میامنش استفاضه